افراد قابل رؤیت است، اما عنوان او یعنی مهدی بودن او، برای آن‌ها آشکار نیست.

ایشان برای چنین تفسیری دو نوع دلیل ارائه کرده‌اند:

۱. متون روایات (دلیل نقلی)

۲. دلیل عقلی.

روایات گوناگونی به صراحت یا به طور ضمنی، نوع حضور امام را بیان می‌کند. شیخ طوسی (ره) از محمد بن عثمان عمری نقل می‌کند: «والله ان صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کل سنة یری الناس و یعرفهم و یرونه و لایعرفونه؛ به خدا قسم صاحب این امر در هر سال، در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد. آنان [نیز] او را می‌بینند، اما نمی‌شناسند».

این تعبیر، بسیار گویا است و با تعبیرهای روایات گذشته، منافات ندارد؛ اما از آنها صریح‌تر است. شواهدی که بیانگر وجود مکان خاصی برای امام است، و امکان کشف آن مکان به وسیلهٔ دشمنان را اشاره می‌نماید، نشان دهندهٔ حضور او میان مردم است. به همین جهت، احتیاط‌های فراوانی جهت ایمن ماندن امام، از تیررس دشمنان انجام می‌گیرد و سفیران نیز از میان افرادی انتخاب می‌شوند که نسبت به آنان، بیشترین وثوق و اطمینان وجود دارد.

دلیل عقلی، معجزه را زمانی ضروری می‌داند که راه طبیعی، برای رسیدن امام، به آرمان‌های مورد نظر کارساز نباشد و با از بین رفتن فرصت‌های طلایی، فلسفهٔ وصایت و امامت از بین برود. این‌جا است که امام علیه‌السلام، نیازمند دخالت مستقیم خدا برای حفظ او می‌گردد.

پس، امام عصر علیه‌السلام از همان روزهای اول، چهرهٔ او برای عموم مردم و شیعیان ناآشنا بود، بنابراین نیازی به اعجاز الهی برای حفظ امام وجود نداشت.[۱۰]

پس از این شهید صدر، مجموعهٔ عوامل زیر را برمی‌شمرد که به طور طبیعی امام را در مخفی شدن یاری داده است:

۱. جهل و ناآشنایی دوستان و دشمنان نسبت به قامت، قیافه و خصوصیات

۲. عدم ایمان بسیاری از مسلمین، حاکمان، امیران و مأموران به وجود او. این انکار وجود او عاملی برای انصراف آنان از کنکاش و تحقیق دربارهٔ او است؛

۳. بسیاری از شیعیان، با پذیرش عامل اوّل، معتقدند که امام علیه‌السلام قابل رؤیت نیست. و به همین دلیل، از کنکاش و تلاش برای رؤیت او صرف‌نظر می‌کنند؛

۴. ایمان به عنایت دائمی و لطف ویژهٔ الهی، نسبت به یگانه حجت خود و تعلّق مشیّت او بر حفظ این یادگار پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پس با فرض عدم وجود مصلحت برای شناخت امام علیه‌السلام به وسیلهٔ مردم؛ آنان موفق به شناخت امام نمی‌شوند و بدین ترتیب، زمینه‌های روانی و اعتقادی، آن‌ها را از کنکاش برای کشف وجود امام علیه‌السلام منصرف می‌کند. این زمینه‌ها، امام را در مخفی ماندن به طور طبیعی یاری می‌دهد.

در این جا، بیان دو نکته ضروری است:

۱. با توجه به تلاش‌های پیوسته دستگاه حاکم، برای کشف محل اقامت امام علیه‌السلام (حداقل تا دو دهه پس از شروع رسمی غیبت)، روشن می‌شود انکار وجود امام علیه‌السلام، ترویج امامت جعفر کذاب، شایعهٔ فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه‌السلام به هیچ وجه خلفا را از دغدغهٔ وجود او فارغ نکرده است؛ بلکه اندیشهٔ قیام او در برابر ستم‌گران، آنان را در هراسی مستمر نگه داشته و آنها را به اصل وجود آن حضرت متوجه ساخته است. هرچند آنان به گونه‌ای شایع می‌کنند که گویا، اصلاً کسی به این نام متولد نشده است و وی هیچ وجود و اثری ندارد.[۱۱]

رهنمودهای امام علیه‌السلام به وکیلان خود در دوران «غیبت صغری»، مبنی بر تحویل نگرفتن اموال شیعیان در پاره‌ای از اوقات، نشان دهندهٔ تلاش مستمر دستگاه خلافت، برای کشف وجود امام و محل اقامت او است.[۱۲]

۲. هر چند در مقام تحلیل به علل

طبیعی و مادی بسنده می‌شود، ولی نباید مسؤولیت بزرگ و خطیر امام عصر علیه‌السلام فراموش شود و سرمایه‌گذاری انجام شده، برای حفظ موعود الهی را نادیده بگیریم و به عوامل و اسباب مادی توجهی ویژه نماییم؛ بلکه مجموعه عوامل مادی و معنوی ـ که امام را در تحقّق وعده‌های الهی یاری می‌دهد و او را در انجام وظایف محوله کمک می‌کند ـ باید همیشه مد نظر باشد.

با توجه به گسترده بودن هدف و مسؤولیت‌های حضرت مهدی علیه‌السلام، و ضرورت تناسب امکانات لازم با وظایف محوله، نباید بعد غیبی و معنوی را نادیده گرفت و نقش آن را کوچک شمرد یا به چند تحلیل طبیعی بسنده کرد.

نتیجه:

۱. یک قرن زمینه سازی عملی ـ در کنار تمام زمینه‌سازی‌های نظری ـ امری بسیاری اساسی و ضروری بوده و بدون آن، امکان انتقال دادن شیعیان از دوران «حضور و ظهور» به دوران «حضور و غیبت» امکان‌پذیر نبود.

۲. غیبت امام علیه‌السلام، مستلزم عزلت و دوری او نیست؛ بلکه در عین حضور و امکان اجرای بسیاری از وظایف ضروری؛ تا فراهم آمدن تمام امکانات لازم برای قیام جهانی جان او باید محفوظ بماند. در این صورت مردم او را نمی‌شناسند و تشخیص نمی‌دهند که او مهدی آل محمد علیهم‌السلام است.

۳. «غیبت»، حضوری همراه با ناشناخته بودن از سوی دیگران است. البته شناخته شدن امام به وسیلهٔ افرادی معدود و در حد ضرورت و با مصونیت از هرگونه خطری، امکان‌پذیر است.

۴. عوامل مادی و روانی بسیاری، آن حضرت را در مخفی ماندن در برابر دیدگان ـ اعم از شیعیان و غیرشیعیان ـ کمک می‌کند.

۵. حکمت و مصلحت و عنایت ویژهٔ الهی همیشه همراه امام بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. ۲۶ سال در دوران عسکریین و ۷۰ سال در دوران غیبت صغریٰ.

۲. در دوران غیبت صغری ارتباط مردم با امام خود توسط سفرا انجام می‌گرفت، و گاهی افرادی به ملاقات با امام علیه‌السلام موفّق می‌گشتند اما در غیبت کبری، ارتباط با واسطه نیز انجام نمی‌گیرد.

۳. منتخب الاثر، ص ۲۵۵ به نقل از کمال الدین.

۴. معجم الأحادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۲۴ ـ ۲۶.

۵. همان، ص ۶۸.

۶. همان، ص ۷۳.

۷. همان، ص ۷۳.

۸. شهید سیدمحمد صدر دارندهٔ چهار کتاب دربارهٔ امام زمان و از شاگردان برومند شهید سیدمحمد باقر صدر است. تألیفات ایشان عبارت‌اند از: تاریخ الغیبة الصغری، تاریخ الغیبة الکبری، تاریخ مابعد الظهور، الیوم الموعود».

۹. تاریخ الغیبة الکبری، صص ۳۱ ـ ۳۳.

۱۰. همان، صص ۳۳ ـ ۴۲.

۱۱. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۲۷۷ ـ ۲۸۲.

۱۲. همان، ج ۴، ص ۲۷۹، ح ۱۳۰۶.

نعمانی و مصادر غیبت (۲)

اساتید و شاگردان نعمانی[۱]

سید محمد جواد شبیری

اساتید نعمانی

پیش از آغاز سخن، اشاره به این نکته مفید است که مراد از اساتید (یا مشایخ)، در این بحث (و یا دیگر بحث‌های حدیثی ـ رجالی)، معنایی گسترده است که کسانی را هم که نعمانی از آنان، تنها یک روایت داشته، دربرمی‌گیرد. هم‌چنین اساتید یا مشایخ یک راوی، کسانی را که آن راوی، از یکی از راه‌های معتبر، روایت دریافت داشته، شامل می‌شود؛ هر چند آنان را ملاقات نکرده و تنها با اجازه از آن‌ها، روایت کند.

برای مشایخ نعمانی، دو فهرست ارائه شده است: فهرست نخست در خاتمه مستدرک الوسائل[۲] از سوی مرحوم محدّث نوری و فهرست دیگری در مقدمهٔ چاپ کتاب غیبت به دست مصحح سختکوش و خدمتگزار اهل بیت علیهم‌السلام، استاد غفاری.[۳]

در فهرست دوم، نام محمد بن عثمان بن علاّن الدهنی البغدادی، افزوده شده[۴]، افزودن این نام ضروری است، ولی پیشتر گفتیم که در این نام، دو تحریف (یکی از قسم قلب و

دیگری از قسم تصحیف) رخ داده است. نام صحیح وی، عثمان بن محمد بن علاّن الذهبی (با ذال و باء) البغدادی است.[۵]

در خاتمهٔ مستدرک، چند نام جدید در فهرست اساتید نعمانی دیده می‌شود که با عنایت به این که روایت نعمانی از آن‌ها را در جایی نیافتیم، ظاهراً از اشتباه نسخه نشأت گرفته است.

فهرست مشایخ نعمانی در خاتمه مستدرک

اسامی جدید این فهرست عبارت است از:

۱. علی بن عبیدالله (عن علی بن ابراهیم بن هاشم)[۶]

چنین نامی در اسناد نعمانی دیده نشده و ظاهراً از تحریف این سند شایع در غیبت پدید آمده است: علی بن احمد عن عبیدالله بن موسی عن علی بن ابراهیم بن هاشم[۷] که با حذف «احمد عن» و «بن موسی» از این سند، نام یاد شده شکل گرفته است.

۲. شیخ جلیل هارون بن موسی تلعکبری[۸]؛

روایت نعمانی از وی، در جایی یافت نشده است، حال چه نکته‌ای سبب شده که چنین نامی در فهرست اساتید نعمانی قرار گیرد، به روشنی معلوم نیست! نگارنده دو احتمال در این زمینه می‌دهد:

احتمال یکم. در غیبت نعمانی، در ذکر طرق مؤلف به کتاب سلیم بن قیس ـ پس از ذکر طرقی بدان ـ افزوده است: «واخبرنا من غیر هذه الطرق هارون بن محمد، قال حدّثنی احمد بن عبیدالله (عبدالله خ. ل) بن جعفر بن المعلّی الهمدانی...».[۹]

هارون بن محمد ـ که در این سند قرار گرفته ـ استاد جدیدی برای نعمانی است که نام وی در فهرست مقدمهٔ چاپ غیبت، نیامده است. دربارهٔ وی پس از این توضیح خواهیم داد؛ شاید این نام، هارون بن موسی خوانده شده یا در نسخه‌ای بدین گونه تحریف شده است و این نسخه محرّف، در اختیار محدث نوری قرار گرفته و یا عبارت به صورت «هارون ابومحمد» خوانده شده یا تحریف گردیده است ؛ و لذا او استاد تلعکبری دانسته

شده است.

دوم: در *کفایة الاثر* چاپی، سندی بدین شکل دیده می‌شود: «هارون بن موسی قال حدّثنا محمد بن ابراهیم النحوی...».[10] ممکن است «النحوی» در این نام به «النعمانی» در برخی نسخ کتاب تحریف شده و یا مراد از این راوی نعمانی کاتب دانسته شده و با جابه‌جایی راوی از نعمانی با استاد وی، هارون بن موسی تلعکبری، در شمار اساتید نعمانی جای گرفته است.

احتمال اوّل قوی‌تر به نظر می‌آید.

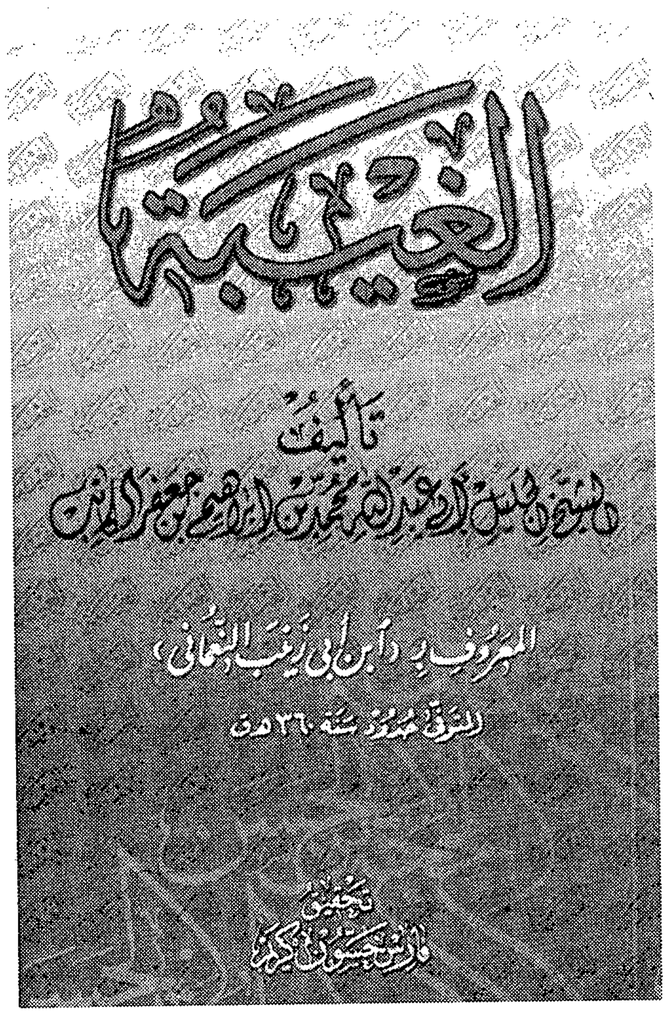

۳. محمد بن احمد بن یعقوب (عن ابی عبدالله الحسین بن محمد)؛[11]

محدث نوری، در شمار اساتید نعمانی، از ابوعلی احمد بن محمد بن احمد بن یعقوب بن عمار کوفی،[12] یاد کرده است. سپس عنوان مورد بحث را آورده، می‌گوید: «ظاهراً وی پدر همان استاد پیشین از نوادگان اسحاق بن عمّار صیرفی کوفی است و گذشت که وی (محمد بن احمد بن یعقوب) از اساتید جعفر بن قولویه می‌باشد.

ما در اسناد نعمانی، به نام محمد بن احمد بن یعقوب برنخوردیم؛ بلکه تنها احمد بن

محمد بن احمد بن یعقوب از اساتید نعمانی می‌باشد. در کتاب غیبت نعمانی دو روایت پیاپی با این اسناد دیده می‌شود:

● «حدثنا ابوعلی احمد بن محمد [بن احمد[۱۳]] بن یعقوب بن عمار الکوفی، قال: حدّثنی ابی‌قال: حدّثنا القاسم بن هشام اللؤلؤی...».

«اخبرنا احمد بن محمد بن یعقوب قال: حدثنا ابوعبدالله الحسین بن محمد قراءة علیه...»[۱۴].

ظاهراً در سند دوم، در برخی نسخه‌های کتاب، تحریفی رخ داده و نام پدر و پسر استاد نعمانی جا به جا شده است. با وقوع این قلب محمد بن احمد بن یعقوب، در شمار اساتید نعمانی قرار گرفته است. بنابراین تنها همان احمد بن محمد بن احمد بن یعقوب، از اساتید نعمانی می‌باشد. شگفت آور است که مصححان چاپ جدید خاتمه مستدرک، از چنین نکته‌ای یاد نکرده‌اند؛ با این که در حاشیه به نشانی یاد شده در کتاب غیبت نعمانی ارجاع داده‌اند.

در این جا تذکّر این نکته مفید می‌نماید که محدّث نوری (ره)، در مشایخ جعفر بن قولویه، از سه راوی با نام‌های «محمد بن احمد بن علی بن یعقوب»[۱۵]، «ابو عبدالله محمد بن احمد بن یعقوب بن اسحاق بن عمار»[۱۶] و «ابوعبدالله محمد بن احمد بن یعقوب»[۱۷] یاد کرده و احتمال اتحاد این سه راوی را مطرح ساخته است.[۱۸] با مراجعه به کامل الزیارات، روشن می‌شود روایاتی که ابن قولویه از سه عنوان فوق انجام داده، همگی از علی بن الحسن [بن علی]بن فضّال می‌باشد.

در موردی از رجال نجاشی نیز، روایت عنوان دوم (بدون کنیه ابوعبدالله) از علی بن الحسن بن فضّال دیده می‌شود.[۱۹] از این رو می‌توان هر سه عنوان را مربوط به یک راوی دانست.

در حاشیه یکی از چاپ‌های کامل الزیارات گفته شده که ظاهراً در این سند، نام صحیح،

«علی بن محمد بن یعقوب [کسائی کوفی]» است که از مشایخ ابن‌قولویه می‌باشد.[۲۰]

گویا علت این استظهار روایت علی بن محمد بن یعقوب، همچون محمد بن احمد بن یعقوب از علی بن الحسن بن فضّال است[۲۱]؛ ولی این دلیل کافی نیست و وجهی ندارد که ما نام این راوی را ـ که در چهار جای کامل الزیارات به صورت محمد بن احمد آمده ـ تحریف شدهٔ علی بن محمد بخوانیم.

البته به نظر می‌رسد که این دو راوی، با هم خویشاوند بوده‌اند؛ چه این که نسب کامل علی بن محمد بن یعقوب ـ بنابه نوشتهٔ شیخ طوسی در رجال ـ علی بن محمد بن یعقوب بن اسحاق بن عمار صیرفی کوفی عجلی است.[۲۲] پس سلسله نسب این دو راوی در یعقوب، به هم می‌پیوندد و این دو، پسر عموی یکدیگر هستند.[۲۳]

ابوعلی احمد بن محمد، راوی مورد بحث ما ـ که نعمانی در دو سند پیشین از وی روایت می‌کند ـ ظاهراً پسر ابوعبدالله محمد بن احمد بن یعقوب است.

گفتنی است که قرائنی چند در دست است که نشان می‌دهد استاد نعمانی، همان احمد بن محمد بن عمار کوفی است که در کتاب‌های رجالی ترجمه شده است،[۲۴] شباهت پاره‌ای اسناد این راوی با دو سند استاد نعمانی[۲۵] و نیز روایت هر دو از پدر خویش[۲۶] و وصف «العجلی» در سندی، در پی نام احمد بن محمد بن عمار[۲۷] (با عنایت به توصیف علی بن محمد بن یعقوب هم به این وصف)، از قرائن «اتحاد» می‌باشد. نتیجه بحث طولانی ما، این است که نعمانی از ابوعلی احمد بن محمد بن احمد بن یعقوب بن اسحاق بن عمار (م. ۳۴۶)، حدیث دریافت داشته. ظاهراً روایت نعمانی از وی، روایت معاصر از معاصر به شمار می‌آید.

استادان جدید نعمانی

به جز اساتیدی که در مقدمه غیبت نعمانی ذکر شده است، استادان دیگری برای وی یافته‌ایم. دو تن از ایشان، در کتاب غیبت وارد شده؛ ولی به علّت ذکر نام آنان در لابه‌لای توضیحاتِ مؤلف یا پس از ذکر طریق دیگر، از نظر افتاده است:

۱. هارون بن محمد[۲۸] (از احمد بن عبیدالله ـ عبدالله خ. ل ـ بن جعفر بن المعلّی الهمدانی[۲۹])، در طریق به کتاب سلیم بن قیس.

مراد از هارون بن محمد، گویا هارون بن الضبی ابوجعفر است. خطیب بغدادی پس از ذکر این نام در کتاب خود می‌افزاید: پدر قاضی ابوعبدالله الحسین بن هارون[۳۰] و از اهل عمان است که در بغداد سکنا گزیده است... . وی در سال ۳۰۵ به بغداد کوچ کرده و در سال ۳۳۵ وفات کرد».[۳۱]

به احتمال زیاد، دریافت حدیث نعمانی از وی، در بغداد صورت گرفته است. نام این استاد، باید به نام دیگر اساتید نعمانی ـ که در بغداد از آنان حدیث برگرفته و پیشتر از آن‌ها یاد کردیم[۳۲]) افزوده شود.

۲. عبدالحلیم بن الحسین السمری[۳۳]؛

نعمانی اشاره می‌کند که در «*سِفْر اول*» تورات از دوازده بزرگ از نسل اسماعیل ـ که خداوند آنان را به امامت معین کرده ـ سخن رفته است. وی می‌افزاید: یکی از دانشمندان یهودی در ارّجان به نام حسین (حسن خ. ل) بن سلیمان برای عبدالحلیم بن حسین سمری، نام‌های عبرانی امامان و عدد آنان را از تورات نقل کرده و نعمانی آنان را از عَبدالحلیم بن الحسین نقل می‌کند.[۳۴] وی به نقل از آن یهودی، متنی را دربارهٔ دوازده امام نقل و تفسیر کرده، می‌افزاید: «و این کلام و تفسیر بر موسی بن عمران بن زکریا یهودی خوانده شده که وی آن را درست دانسته است. اسحاق بن ابراهیم بن بختویه یهودی و سلیمان بن داود النوبنجانی نیز همین گونه گفته‌اند».[۳۵]

نام این یهودیان، ظاهراً برگرفته از نقل عبدالحلیم بن حسین سمری است و احتمالاً این مطالب همگی از حسین (حسن) بن سلیمان یهودی در ارّجان نقل می‌گردد.

تذکر این نکته مفید می‌نماید که در این قسمت از غیبت نعمانی، نام پیامبر (ص) به زبان عبری به صورت «مامد» و نیز نام دوازده امام به این زبان حکایت شده که به دلیل ناآشنایی ناسخان با آن در هر نسخه، به یک شکل درآمده است. یافتن عبارت صحیح، درگرو

آشنایی با زبان عبری و عبارات تورات در این زمینه است. هم‌چنین عبارت دیگری هم که در وصف دوازده امام نقل شده، به دقت نظر بیشتری نیازمند است.

۳. یوسف بن احمد (محمد خ. ل) الجعفری؛

در غیبت طوسی با سند خود از نعمانی، از این راوی نقل کرده که می‌گوید: «در سال ۳۰۶ حج به جا آوردم و از آن سال تا سال ۳۰۹، در مکه مجاورت گزیدم. سپس از آن جا به قصد شام بیرون آمدم...».[۳۶]

آیا نعمانی از این راوی، در سفر شام حدیث شنیده است؟

باری، این روایت از دلایل امام عصر (عج) و معجزات آن عزیز سفر کرده است. آیا این حدیث در کتاب دلائل نعمانی بوده یا راوی آن را شفاهاً از وی نقل می‌کند؟

۴. نام یک راوی ناشناخته زیر را نیز، می‌توان به فهرست مشایخ نعمانی افزود: «**بعض اخواننا**»؛

نعمانی، پس از نقل روایتی، می‌گوید: «این حدیث را در نزد برخی از برادران ما یافتم. او می‌گفت که آن را از [نوشتهٔ] ابی المرجی بن محمد الغمر التغلبی، استنساخ کرده است».[۳۷]

با افزودن این نام‌ها به فهرست اساتید نعمانی، این فهرست به بیست استاد (با ذکر نام) و یک استاد (بدون ذکر نام) بالغ می‌گردد.

شناخت بیشتر برخی از استادان نعمانی

در لابه‌لای بحث‌های پیشین، به تناسب توضیحات چندی در معرفی اساتید نعمانی آوردیم؛ در این جا نکات دیگری نیز می‌افزاییم:

الف) غالب مشایخ نعمانی، از مشایخ شناخته شدهٔ طائفهٔ امامیه‌اند. در میان اساتید وی، پیروان مذاهب دیگر هم دیده می‌شود. ابوالعباس بن عقدهٔ کوفی[۳۸]، محدّث زیدی جارودی، حافظ چیره دست، با محفوظات حدیثی خیره کننده (۲۴۹ ـ ۳۳۲)، از اساتید

نعمانی است.

نعمانی از وی با نام احمد بن محمد بن سعید ابن عقده کوفی، بسیار روایت می‌کند. در نخستین مورد به دنبال نام وی می‌افزاید: کسی در وثاقت و آگاهی او به حدیث و رجال حدیث اشکال نکرده است.

در نام وی چنان چه می‌بینید الف «ابن»، پیش از «عقده» نگاشته شده[۳۹] است. علت این امر آن است که عقده، نام پدر «سعید» نیست؛ بلکه لقب «محمد» می‌باشد.[۴۰] بنابراین «عقده» وصف «سعید» نیست تا در نگارش الف «ابن» حذف شود؛ بلکه وصف، یا بدل، یا عطف بیان از «احمد» می‌باشد. از این رو باید الف «ابن» نگارش یابد.

ب) نعمانی از غیر شیعیان نیز روایت می‌کند؛ همچون محمد بن عثمان [عثمان بن محمد. ظ.] ذهبی که روایات وی، در باب «ما روی ان الائمة اثنا عشر من طریق العامه»[۴۱] وارد شده است.

نعمانی باب دیگری در این زمینه گشوده است که با روایت از همین راوی، آغاز می‌گردد.[۴۲] اسناد دیگر این باب ـ که اسناد عامی است ـ گویا همگی از روایات همین راوی است که اوایل اسناد آن‌ها، حذف شده و به اصطلاح «معلّق» می‌باشد. این راوی ظاهراً عامی است.

نعمانی از محمد بن عبدالله بن المعمر الطبرانی روایت کرده و دربارهٔ وی گفته است: «و کان هذا الرجل من موالی یزید بن معاویة و من النصّاب».[۴۳] در نسخه «رضویه» «من» در این عبارت نیامده است. بنابراین کلمه «موالی» (با ضم اول) به معنای دوستدار خواهد بود. در نسخه «مرعشیه» نیز به جای «من موالی»، «یوالی» ذکر شده که معنای آن با معنای نسخهٔ پیشین یکی است. نسخه چاپی هم می‌تواند به همین معنا باشد؛ ولی غالباً «مولی» (ج موالی)، به معنای آزاد شده است و در این جا مراد می‌تواند این باشد که یکی از اجداد او، آزاد شده یزید بن معاویه است.[۴۴]

مذهب برخی از مشایخ گمنام نعمانی، همچون ابوالقاسم الحسین بن محمد بارزی،[۴۵] روشن نیست.

ج) یکی از اساتید نعمانی، ***ابوسلیمان احمد بن هوذه باهلی*** است که از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی روایت می‌کند. نعمانی از او با عبارت‌های گوناگون روایت کرده است؛ از جمله:

- «ابوسلیمان احمد بن هوذة بن ابی هراسة الباهلی»؛[۴۶]
- «[ابوسلیمان] احمد بن نصر بن هوذه باهلی»؛[۴۷]

شبیه این عنوان، در مقدمه غیبت نعمانی، در شمار اساتید نعمانی دیده می‌شود[۴۸] که صحیح نیست. شیخ طوسی وی را در رجال خود آورده، گوید: «احمد بن نصر بن سعید باهلی، معروف به ابن ابی هراسة... پدر وی هوذه لقب داشته است... وی در ذی حجه ۳۳۳ درگذشت».[۴۹]

در این عنوان «بن» زاید می‌باشد؛[۵۰] چنان چه در نسخهٔ «رضویه» نیامده است و احتمال دارد که «احمد بن هوذة ابن ابی هراسه الباهلی» صحیح باشد.[۵۱]

در تاریخ بغداد، دربارهٔ وی آمده است: «احمد بن نصر بن سعید ابوسلیمان نهروانی، وی به ابن ابی هراسه معروف است. از ابراهیم بن اسحاق الاحمدی[۵۲] روایت می‌کند ابوبکر احمد بن عبدالله دوری ورّاق[۵۳]، از وی روایت کرده، گوید: از نهروان بر ما وارد شد».[۵۴]

در عنوان احمد بن نصر بن هوذه، یا «بن نصر» زاید بوده و از درج حاشیه در متن پدید آمده است، یا «بن» پس از «نصر» باید حذف گردد و یا باید نام راوی به صورت احمد بن نصر ابن هوذه ـ با الف «ابن» ـ نگارش یابد.

در فهرست مشایخ نعمانی، در خاتمه مستدرک[۵۵] از وی با عنوان «احمد بن محمد بن هوذه بن هراسه» یاد نموده که در آن «هراسه» به اشتباه، به جای ابی‌هراسه جای گرفته است. «محمد» نیز مصحف «احمد» بوده و افزوده شدن این نام، در سلسلهٔ نسب او، از باب جمع بین نسخهٔ صحیح و نسخهٔ مصحف می‌باشد؛ پس «بن محمد» در این عنوان زاید است.

در این جا متذکر می‌شویم که ما پیش‌تر حضور احمد بن هوذه را در بغداد، از روایت تلعکبری (شیخ محدثان بغدادی) از او استنباط کرده بودیم؛ ولی ترجمهٔ وی در تاریخ بغداد ـ که مربوط به ساکنان بغداد یا کسانی است که به بغداد وارد شده‌اند ـ به ویژه با عنایت به عبارت ابوبکر دوری ـ که در بغداد بوده و ناظر به ورود احمد بن نصر به این شهر است ـ دلیل روشن‌تری بر حضور او در بغداد است.

د) یکی از اساتید نعمانی، علی بن احمد بندنیجی است که هماره از عبیدالله بن موسی (علوی عباسی) روایت می‌کند.[۵۶]

پیش‌تر گفتیم که شاید وی، همان علی بن احمد بن نصر بندنیجی است که ابن غضائری، او را ساکن رمله (از بلاد فلسطین) می‌داند.[۵۷]

سندی در امالی طوسی، به نقل از ابوالمفضّل (محمد بن عبدالله شیبانی) آمده است که این احتمال را تقویت می‌کند: «حدّثنا علی بن احمد بن نصر البندنیجی بالرقه، قال: حدّثنا ابوتراب عبیدالله بن موسی الرویانی، [۵۸] قال: حدّثنا عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، قال: حدّثنا ابوجعفر محمد بن علی عن ابیه عن جدّه عن جعفر بن محمد...».[۵۹]

ابوالمفضل شیبانی، محدث پرتلاش در برگرفتن حدیث از مشایخ، در سال‌های چندی از اساتید بسیار حدیث دریافت داشته است [۶۰] و تقریباً هم طبقهٔ ابوعبدالله نعمانی می‌باشد.

به هر حال نام «الرقه» در این سند، با نام «الرمله» در رجال ابن غضائری در نگارش با یکدیگر شبیه بوده است. لذا این احتمال به ذهن می‌آید که یکی از این دو، تصحیف دیگری باشد. هر چند کاملاً محتمل است که کسی در یکی از این دو شهر، زندگی و در شهر دیگر حدیث نقل کند.[۶۱]

سند دیگری شبیه این سند، در اقبال به نقل از همان ابوالمفضّل محمد بن عبدالله شیبانی، نقل شده است: «حدّثنی (حدّثنا خ.ل) علی بن نصر السبند ینحی، قال: حدّثنی عبدالله (عبیدالله خ. ل) بن موسی عن عبدالعظیم الحسنی عن ابی جعفر الثانی (ع) ـ فی

حدیث ـ قال: من زار الحسین...».[۶۲]

علی بن نصر، ظاهراً همان علی بن احمد بن نصر است که نام پدر وی، افتاده یا در نسب او اختصار رخ داده است. به هر حال لقب وی، مصحّف «البندنیجی» است.

ه) از اساتید نعمانی ـ که در اسناد بسیاری از غیبت واقع است ـ ***علی بن حسین مسعودی*** است که بیشتر بدون لقب ودر چند جا با لقب مسعودی[۶۳] از وی روایت کرده است.

در فهرست استادان نعمانی در خاتمه مستدرک، پس از ذکر نام وی، می‌افزاید: «صاحب اثبات الوصیة و مروج الذهب، عن محمد بن یحیی العطّار بقم».[۶۴]

در مقدمهٔ غیبت نعمانی در شمار اساتید وی آمده است: «۱. علی بن الحسین [المسعودی] حدّثه بقم ظاهراً».[۶۵]

در حاشیه استظهار شده که وی، علی بن بابویه قمی است. توضیح این امر در ادامه و به طور روشن‌تر، در حاشیه سندی از غیبت آمده است. مصحّح در حاشیه سندی با این لفظ «اخبرنا علی بن الحسین قال حدّثنا محمد بن یحیی العطار بقم»، می‌نویسد: مراد از علی بن الحسین ـ به قرینهٔ «بقم» ـ علی بن بابویه معروف است؛ لکن در جاهایی از کتاب پس از نام وی، «المسعودی» افزوده شده است. به گمان من این کلمه، از افزوده‌های ناسخان است که به گمان این که مراد از این نام هم‌اوست، افزوده شده است. علی بن حسین مسعودی، هیچ گاه به شهر قم وارد نشده و کسی چنین سخنی را نگفته است. علاوه بر این که محمد بن یحیی، از مشایخ علی بن بابویه بوده؛ نه از مشایخ مسعودی.[۶۶]

در این جا مطالبی چند یادکردنی است:

یکم. برخی از محققان عقیده دارند که دو نفر به نام علی بن حسین مسعودی در قرن چهارم می‌زیستند: یکی مورخ معروف مؤلف مروج الذهب و التنبیه والاشراف که بی‌تردید از عامه است (البته با گرایش‌های شیعی) و دیگری مؤلف اثبات الوصیه که امامی مذهب بوده، استاد نعمانی همین فرد است.

چنانچه این مبنا را بپذیریم، هیچ وجهی ندارد که وصف «مسعودی» را زاید بینگاریم.

همچنین این سخن محدّث نوری و مقدمه کتاب غیبت ـ که علی بن حسین مسعودی را در اسناد غیبت، همان مؤلف مروج الذهب دانسته‌اند ـ صحیح نخواهد بود.

گفتنی است که بی‌تردید، مؤلف اثبات الوصیة، مسعودی مورخ معروف نیست؛ ولی احتمال دارد که اصلاً نام مؤلف این کتاب، علی بن حسین مسعودی نباشد. از سوی دیگر چندان ثابت نیست که استاد نعمانی، همان مؤلف اثبات الوصیة باشد. دراین‌باره در مقاله «***اثبات الوصیة و صاحب مروج الذهب***» بیشتر سخن خواهیم گفت.

دوم. ما چه مسعودی را متعدد بدانیم، یا واحد، آیا دلیلی در دست است که نعمانی، از علی بن حسین مسعودی مورخ روایت نمی‌کند؟

سه دلیل می‌توان در این زمینه ذکر کرد [و یا ذکر کرده‌اند]:

۱. کسی نگفته که مسعودی مورخ، به قم آمده؛ ولی استاد نعمانی از محمد بن یحیی عطار در قم حدیث برگرفته است. این دلیل ناتمام است؛ زیرا مسعودی در جایی از مروج الذهب تصریح می‌کند که به قم وارد شده است.[۶۷]

۲. استاد نعمانی، همواره از محمد بن یحیی عطّار روایت می‌کند؛ ولی روایت صاحب مروج الذهب از وی، در جایی دیده نشده است. این دلیل نیز نادرست است؛ چه این که ترجمه احوال مسعودی مورخ در کتاب‌های تراجم و رجال، بسیار کوتاه و نارسا است و به هیچ وجه اساتید صاحب مروج الذهب روشن نیست. بنابراین شاید وی از محمد بن یحیی عطار روایت کرده باشد.

۳. استاد نعمانی، بی‌تردید امامی است و روایات وی، شیعی ناب می‌باشد؛ مثلاً او روایاتی را در وصف «حضور دوازده امام (ع) در ابتدای آفرینش در عرش پروردگار»[۶۸] و یا وصف «ائمه و شیعیان آن‌ها در عالم ذر» نقل کرده[۶۹] که نقل آن‌ها از سوی مسعودی مورخ، بعید است.

این دلیل ـ که قوی‌ترین دلیل می‌باشد ـ هرچند احتمال روایت نعمانی را از مسعودی مورخ مستبعد می‌سازد؛ ولی دلیل کافی بر نفی آن نیست ؛ زیرا نقل یک روایت، دلیل بر

اعتقاد به صحّت مضمون آن نیست. به ویژه مسعودی مؤلف مروج الذهب، روایاتی نقل کرده و کتاب هایی تألیف نموده که کاملاً با نقل روایات فوق سازگار است. در این باره در مقاله «*اثبات الوصیة و صاحب مروج الذهب*» بیشتر سخن گفته‌ایم.

از سوی دیگر، در فصل دوم این مقاله، خواهیم گفت که روایات علی بن حسین مسعودی، در غیبت نعمانی همگی به محمد بن علی کوفی می‌رسد و ظاهراً همگی، برگرفته از کتاب وی می‌باشد و علی بن حسین مسعودی، در طریق به کتاب محمد بن علی کوفی می‌باشد. در طرق به کتاب‌ها، چه بسا سلسلهٔ اسناد، تنها از طریق اجازهٔ عامه، روایت را دریافت داشته‌اند. در نتیجه این امر دلیل بر آن نیست که علی بن حسین مسعودی (استاد نعمانی)، دقیقاً از محتوای روایاتی که اجازه آن‌ها را به نعمانی داده، آگاه باشد. لذا نمی‌توان از این راه، روایت نعمانی را از علی بن حسین مسعودی عامی صاحب مروج الذهب انکار کرد.

البته اشاره شد که احتمال تعدّد علی بن حسین مسعودی، کاملاً مطرح است و مظنون آن است که استاد نعمانی، غیر از صاحب مروج الذهب است.

سوم. گفتیم که مصحّح غیبت نعمانی، از عبارت «بقم» در هنگام روایت علی بن الحسین از محمد بن یحیی عطار، استنباط کرده که مراد از علی بن الحسین، علی بن بابویه معروف است.

محدث نوری، درست برعکس از همین عبارت نتیجه گرفته که مراد، ابن بابویه معروف نیست؛ زیرا صدور این عبارت از علی بن حسین بن بابویه، ساکن در قم مناسب نیست.

کلام مصحّح غیبت نعمانی، بسیار شگفت‌انگیز است! ما هیچ توضیحی در این زمینه نیافتیم که چگونه عبارت «بقم»، نشانگر آن است که مراد از علی بن الحسین، علی بن بابویه قمی معروف است. البته کلام محدث نوری (ره) قابل توجه است. در این جا نخست توضیحی دربارهٔ این کلام آورده، سپس آن را بررسی خواهیم کرد.

علی بن الحسین بن بابویه ـ به تعبیر نجاشی ـ شیخ قمیان و پیشوا، فقیه و معتمد ایشان در عصر خود بود. دلیلی در دست نیست که وی، در غیرقم سکونت داشته باشد. البته او در اواخر عمر (در سال تناثر نجوم در سال ۳۲۳) به بغداد وارد شده که ظاهراً در مسیر سفر به حج بوده است.[۷۰] از کسی که خود اهل قم و ساکن این شهر می‌باشد بعید می‌نماید که در هنگام روایت از محمد بن یحیی عطار ـ که او نیز از مشایخ قمیّان می‌باشد ـ به این نکته اشاره کند که روایت وی از محمد بن یحیی عطار، در قم بوده است؛ زیرا این گونه توضیحات، معمولاً در جایی افزوده می‌شود که مکان روایت، از ویژگی خاصی برخوردار باشد و درجایی که استاد و شاگرد هر دو از اهل قم بوده[۷۱]، علی القاعده روایت در قم صورت گرفته و نیازی به چنین قیدی ـ که شبیه توضیح واضحات است ـ نیست.

در بررسی این کلام، عرض می‌کنیم که با این استدلال، نمی‌توان به گونه قاطع گفت: مراد از علی بن حسین، در اسناد غیبت نعمانی، علی بن حسین بن بابویه نیست؛ زیرا اگر علی بن حسین، در شهری غیر از قم (همچون بغداد) برای نعمانی حدیث کرده باشد؛ مقید ساختن مکان تحدیث محمد بن یحیی به شهر قم، رکاکت بسیار ندارد.

البته انصاف آن است که این دلیل، در تضعیف این احتمال که مراد از علی بن حسین، ابن بابویه است، مفید می‌باشد.

باری اگر ما با این دلیل، مراد بودن ابن بابویه را از اسناد فوق انکار نکنیم؛ لااقل می‌توان گفت که دلیلی نداریم که مراد از علی بن حسین در این اسناد، ابن‌بابویه است و مجرد روایت ابن‌بابویه از محمد بن یحیی عطار، در اثبات این امر کافی نیست؛ زیرا شاهدی در دست نیست که راوی از محمد بن یحیی ـ به نام علی بن الحسین ـ، تنها ابن بابویه است.

چهارم. مصحح غیبت نعمانی در مقدمهٔ کتاب، سخنی آورده که از تمامی سخنان گذشته شگفت آورتر است. ایشان می‌گوید: «ظاهراً علی بن حسین، برای نعمانی در قم حدیث کرده است». در حالی که اسناد غیبت، دقیقاً بر خلاف این مطلب گواه است؛ چون اگر نعمانی در قم، از علی بن حسین حدیث شنیده باشد، دیگر معنا ندارد که علی بن حسین

بگوید که در قم، از محمد بن یحیی عطار حدیث دریافت داشته است. از سوی دیگر ما هیچ دلیلی نیافتیم که حضور نعمانی را در قم نشان دهد.

نتیجه این بحث آن است که استاد نعمانی، علی بن حسین مسعودی (و نه علی بن بابویه) است که از محمد بن یحیی عطار در قم حدیث دریافت داشته است، محل روایت نعمانی از مسعودی معلوم نیست و مظنون آن است که این شخص، غیر از مسعودی، مؤلف مروج الذهب می‌باشد و احتمالاً وی مؤلف اثبات الوصیة است.

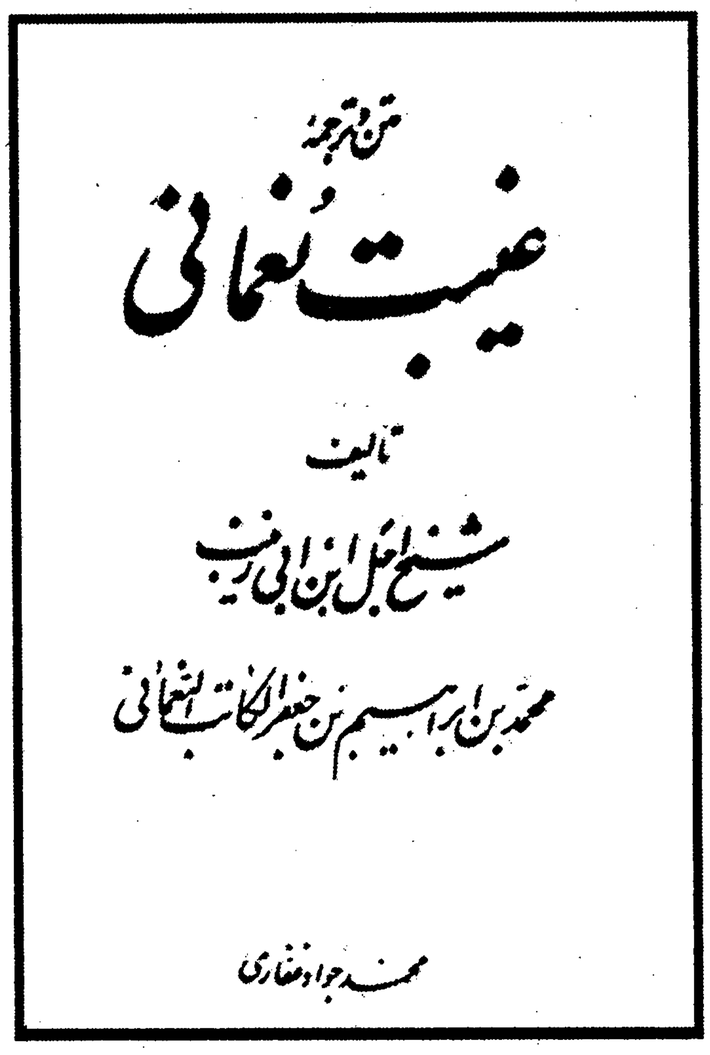

شاگردان نعمانی

۱. **ابوالحسین**[۷۲] **محمد بن علی شجاعی کاتب** راوی و ناسخ غیبت نعمانی است که این کتاب را بر مصنف خوانده بود. لذا دیگران [۷۳] این کتاب را در نزد وی می‌خواندند و نجاشی شاهد این امر در مشهد عتیقه بوده است. این کتاب و سایر کتاب‌های وی، بنابر وصیت فرزند او، ابوعبدالله حسین بن محمد شجاعی، در اختیار نجاشی قرار گرفت. نسخهٔ قرائت شده غیبت نعمانی، در نزد نجاشی بوده است.[۷۴]

از این عبارت، ارتباط ویژهٔ نجاشی با فرزند این راوی استفاده می‌شود. به هر حال نجاشی، زاده ۳۷۲[۷۵] علی القاعده در سنین کودکی ـ در هنگامی که هنوز صلاحیت شرکت

در مجلس درس حدیث را نداشته ـ محمد بن علی شجاعی را دیده است.[۷۶] بنابراین می‌توان وی را، لااقل زنده در حدود سال ۳۸۰ دانست. وفات وی نیز در همین حدود یا اندکی متأخرتر به نظر می‌آید.

باری در آغاز غیبت نعمانی، این کتاب به روایت ابوالحسین محمد بن علی بجلی کاتب نقل شده و در ادامه آمده است: ابوعبدالله محمد بن ابراهیم نعمانی در حلب، آن را برای وی حدیث کرده است.[۷۷]

به نظر می‌رسد این راوی، همان راوی مشهور نعمانی بوده و گویا «البجلی» در این جا مصحف «الشجاعی» است.

باری در مقدمه غیبت نعمانی آمده که به جز ابوالحسین محمد بن علی شجاعی کاتب، کسی را نیافتم که از نعمانی روایت کند؛[۷۸] ولی راقم سطور با جست و جوی گسترده در کتاب‌های رجال و حدیث، نام راویان دیگری از نعمانی را به دست آورده است.

۲. ابوغالب احمد بن محمد زراری

وی در رساله معروف خود، از اجزایی یاد می‌کند که با خط خود نگاشته و «دعای سرّ»[۷۹] در آن بوده است. ابوغالب می‌افزاید: «نعمانی آن را برای وی، از راویانی که در کتاب ذکر شده، حدیث کرد».[۸۰]

از این عبارت، چنین برداشت می‌شود که این اجزاء کتابی (ظاهراً در موضوع دعا)، تألیف نعمانی بوده است.

۳. علی بن محمد بن یوسف حرّانی

وی دعای «اعتقاد» را به نقل از نعمانی به اسناد خود از امام کاظم (ع)، روایت کرده است.[۸۱]

سید ابن طاووی در چند مورد، روایاتی از این راوی نقل کرده است (بدون قید حرّانی)[۸۲]، احتمالاً وی همان «ابن خالویه» می‌باشد که در رجال نجاشی، ترجمه شده است.[۸۳]

۴. علی بن حسن بن صالح بن وضّاح نعمانی

علامه مجلسی، از مجموع «دعوات» محمد بن هارون تلعکبری، نقل کرده که (ابوالفتح) غازی بن محمد طرائقی (ظاهراً در دمشق در آخر شعبان ۳۹۹)، از این راوی، از خط نعمانی، دعاهای روزهای هفته را روایت می‌کند.[۸۴]

شاید این راوی و راوی پیش، از کتاب دعای نعمانی ـ که ابوغالب زراری نسخه‌ای از آن را به خط خود نگاشته است ـ این روایات را نقل می‌کند.

۵. ابوالمرجا محمد بن علی بن طالب البلدی[۸۵]

کراجکی از وی در قاهره حدیث برگرفته است، و او از نعمانی با تعبیر «استاذی ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی رحمه الله» یاد می‌کند.[۸۶]

۶. شریف ابوعبدالله محمد بن عبیدالله بن حسین بن طاهر بن یحیی حسینی

نام وی را در کتاب‌های انساب و تراجم نیافتیم؛ ولی با توجه به نام پدر و جدش در کتاب‌های انساب، نسب وی چنین است: «ابوعبدالله محمد بن ابی‌القاسم عبیدالله بن ابی عبدالله الحسین بن ابی الحسین طاهر بن یحیی نسّابه معروف به عبیدلی بن الحسن بن جعفر الحجة بن عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین».

در فخری، دربارهٔ پدرش ابوالقاسم عبیدالله می‌گوید: «وی در حجاز بوده و اعقاب وی در مصر».[۸۷]

عالمان نسب شناس دربارهٔ جد وی ابوعبدالله حسین گفته‌اند: اعقاب وی در رمله و مصر می‌باشند.[۸۸] مصر به شام و حلب ـ که مسکن ابوعبدالله نعمانی در اواخر عمر و محل وفات وی بوده ـ نزدیک بوده و رمله از شهرهای شام به شمار می‌آید.

لباب الانساب، وفات عموی پدر وی، عبید الله بن طاهر بن یحیی را، در سال ۳۲۹ ذکر کرده است.[۸۹] این کاملاً تناسب دارد که نوهٔ برادر وی، محمد بن عبید الله بن حسین بن طاهر، راوی از ابوعبدالله نعمانی باشد.

روایت وی از نعمانی را در لا به لای جلدی از تاریخ دمشق ابن عساکر ـ که به ترجمه

حضرت امیر (ع) اختصاص دارد ـ یافتیم.

پایان این قسمت از مقاله را با نقل این روایت شریف و ترجمه آن زینت می‌بخشیم:

«أخبرنا أبوبكر محمد بن عبدالباقي، نا أبوإسحاق إبراهيم بن سعيد الحبال، نا الشريف أبوعبدالله محمد بن عبيدالله بن الحسين بن طاهر بن يحيى الحسيني، نا ابوعبدالله الكاتب النعماني، نا أحمد بن محمد بن سعيد، نا على بن الحسن التيمي، نا جعفر بن محمد بن حكيم، و جعفر بن أبي الصبّاح، قالا: نا إبراهيم بن عبدالحميد عن رقبة بن مصقلة العبدي[90] عن أبيه عن جدّه قال: أتى رجلان عمر بن الخطاب في ولايته يسألانه عن طلاق الإمة فقام معتمداً بشيء بينهما حتى أتى حلقة في المسجد، و فيها رجل أصلع، فوقف عليه، فقال: يا أصلع ما قولک في طلاق الامه؟ فرفع رأسه اليه ثم أومأ إليه بإصبعيه فقال عمر للرجلين: تطليقتان، فقال أحدهما: سبحان الله، جئنا لنسألک و أنت أميرالمؤمنين فمشيت معنا حتى وقفت على هذا الرجل [فسألته] فرضيت منه بأن أومأ إليک، فقال: أو تدريان من هذا؟ قالا: لا، قال: هذا على بن أبي طالب أشهد على رسول الله (ص) سمعته و هو يقول: «لو أنّ السماوات السبع وضعن فى كفة ميزان، و وضع إيمان علي في كفة ميزان لرجح بها إيمان علي»؛[91]

دو مرد در هنگام خلافت عمر بن خطاب، به نزد وی رفته، از [تعداد] طلاق کنیز [که پس از آن زن بر شوهرش حرام می‌گردد، تا محلّل در بین واقع شود] پرسیدند؛ عمر به چیزی تکیه کرده، برخاست و در میان آن دو، به مسجد آمد و به حلقه‌ای رسید. در آن حلقه مردی بود موی پیشانی رفته. بر بالای سر وی ایستاد و گفت: ای موی پیشانی رفته[92]، نظر تو دربارهٔ طلاق کنیز چیست؟ مرد سرش را به سوی او بلند کرد؛ سپس با دو انگشت بدو اشاره نمود. عمر به آن دو مرد گفت: «دو بار طلاق». یکی از آن دو گفت: سبحان الله! ما برای پرسش به نزد تو ـ که پیشوای مؤمنانی ـ آمدیم؛

[اما] تو با ما حرکت کردی تا بر بالای سر این مرد ایستادی [و از وی سؤال کردی] و به اشاره وی به تو، رضایت دادی؟!

عمر گفت: می‌دانید که این مرد کیست؟ گفتند: نه. عمر گفت: او علی بن ابی طالب است: [خدای را] شاهد می‌گیرم[۹۳] که از پیامبر خدا شنیدم که فرمود: ***اگر هفت آسمان را در یک کفه ترازو نهند و ایمان علی را در کفه دیگر، ایمان علی سنگین‌تر خواهد بود***».

❋ ❋ ❋

ضمیمه: سال تناثر نجوم

در رجال نجاشی، وفات شیخ کلینی و نیز شیخ علی بن الحسین بن بابویه، به سال ۳۲۹ دانسته شده، این سال با نام سال «تناثر نجوم» معرفی شده است.[۹۴] برخی از بزرگان گمان کرده‌اند که این وصف، وصفی کنایی است که به جهت وفات بسیاری از بزرگان علما (همچون کلینی، ابن بابویه و علی بن محمد سمری) در این سال، این نام بر آن نهاده شده است؛[۹۵] ولی این نام ـ چنانچه محقق تستری فرموده‌اند[۹۶] ـ اشاره به پدیدهٔ طبیعی است که در سال ۳۲۳، در شب یورش قرامطه بر حاجیان رخ داده است. در این شب، ستارگان با شدت بسیار در تمام شب فرو می‌ریختند،[۹۷] خارق العاده بودن این حادثه، تا بدان حد بوده که این سال، با این حادثه شناخته می‌شده است.

این حادثه در سال ۳۲۳ بوده و نه در سال ۳۲۹ چنانچه نجاشی ذکر کرده است.

علت اشتباه نجاشی در این جا چیست؟ در پاسخ به این سؤال، نیاز به توضیحی دربارهٔ سال ورود علی بن بابویه به بغداد است.

در رجال شیخ طوسی در ترجمهٔ علی بن بابویه آمده است: «تلعکبری از وی روایت کرده، گوید: در سالی که ستارگان پیاپی فرو ریختند، از وی [حدیث] شنیدم، وی در این سال به بغداد درآمد»[۹۸]

در غیبت طوسی، از فرزند علی بن بابویه (ابوعبدالله حسین بن علی بن حسین بن

موسی بن بابویه) نقل شده که می‌گوید: این ماجرا را، جماعتی از اهل شهر ما (قم) که در بغداد اقامت داشتند، برای من گزارش کردند. ایشان در سالی که قرامطه بر حاجیان تاختند ـ که سال فرو ریختن ستارگان بود ـ در بغداد بودند به گفتهٔ ایشان، پدرم به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح (ره) نامه نگاشت و از وی برای رفتن به حج اجازه طلبید. جواب نامه چنین صادر شد که: در این سال [به آهنگ حج] بیرون نرو... . و اگر گریزی از آن نباشد، در آخرین کاروان باش؛ از این رو، وی در آخرین کاروان بود. در نتیجه او خود به سلامت ماند؛ ولی کسانی که در دیگر کاروان‌ها بودند، کشته شدند.[۹۹]

این عبارات، به روشنی می‌رساند که از این «پدیده نجومی عجیب»، برای روشن ساختن سال وقوع حوادث بهره می‌جستند. بنابراین نمی‌توان گفت که این حادثه، در دو سال نزدیک به هم، یعنی سال‌های ۳۲۳ و ۳۲۹ تکرار شده است. علاوه بر گفتار کتاب‌های تاریخی نزدیک به عصر این حادثه، نقل غیبت طوسی با توجه به وفات جناب حسین بن روح در سال ۳۲۶، شاهد دیگری است که فرو ریختن ستارگان، در سال ۳۲۹ رخ نداده است.

به نظر می‌رسد که در رجال نجاشی، بین تاریخ ورود علی بن بابویه به بغداد (۳۲۳) و تاریخ وفات او (۳۲۹) خلطی رخ نموده و این خلط به ترجمهٔ کلینی نیز سرایت کرده است. البته ممکن است سبب این خلط، اشتباهی دیگر باشد که در جای دیگری از رجال نجاشی دیده می‌شود. پیش از نقل این عبارت، تذکر این مطلب مفید است که در تاریخ وفات علی بن بابویه، دو قول نقل شده است: یکی ۳۲۸ و دیگری ۳۲۹. ممکن است خلط این دو قول به هم، ـ به ضمیمه اشتباهی که در ادامه، توضیح داده می‌شود ـ سبب شده که سال «تناثر نجوم» سال ۳۲۹ دانسته شده است.

در رجال نجاشی (۲۶۲ / ۶۸۴) به نقل از «کلوذانی» آمده است: «اجازه روایتی از علی بن حسین بن بابویه را در هنگامی که در سال ۳۲۸ (ثمان وعشرین و ثلاثمائة) به بغداد گام نهاد، دریافت داشتم».

شاید لحن عبارت، این معنا را برساند که ابن بابویه، تنها یک بار به بغداد آمده است. لذا

در این عبارت، ظاهراً کلمه «ثلاث» به «ثمان» تصحیف شده است.

بنابراین سال «تناثر نجوم»، سال ۳۲۳ (و نه ۳۲۹) بوده و علی بن بابویه در این سال (و نه در سال ۳۲۸) وارد بغداد شده است. شاید در زمان ورود وی به بغداد، هنوز نعمانی به این شهر نیامده بود و لذا از وی روایت نکرده است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. قسمت نخست این مقال، به تعیین تاریخ تقریبی تألیف «غیبت نعمانی» انجامید، گفتیم که این کتاب در محدودهٔ سال‌های ۳۳۶ ـ ۳۴۲ نگارش یافته است، قرینه روشن‌گر بهتری برای تعیین تاریخ تألیف کتاب وجود دارد که توضیح آن را به پس از معرفی بیش‌تر «غیبت نعمانی» وا می‌نهیم.

۲. خاتمه مستدرک، ج ۲۱ (= ج ۳ خاتمه): صص ۲۶۷ ـ ۲۷۰ [و نیز ۴۴۸ و ۴۴۹] به نقل از ریاض العلماء. البته مؤلف خود در استادی برخی از این افراد (همچون تلعکبری) تأمل کرده است.

۳. غیبت نعمانی (مقدمه)، ص ۱۴ و ۱۵.

۴. همان، ص ۱۵ / ۱۴.

۵. در سندی در غیبت طوسی، ص ۱۲۷ / ۹۰، لقب این راوی به گونه صحیح: الذهبی، به نقل از نعمانی آمده است. گفتنی است که جناب استاد علی‌اکبر مهدی‌پور، نسخهٔ خود را از غیبت نعمانی با چند نسخهٔ خطی مقابله کرده از جمله با نسخه‌ای از کتابخانه آستان قدس رضوی (به تاریخ ۵۷۷، شماره ۱۷۵۴) و نیز نسخه‌ای از کتابخانهٔ آیت الله مرعشی که غالباً با نسخه نخست یکی است، ایشان از سر لطف نسخهٔ خود را در اختیار راقم سطور قرار دادند. ما در این مقال از این دو نسخه با رمز: رضویه و مرعشیه یاد می‌کنیم. در این دو نسخه، در سند غیبت نعمانی، ص ۱۰۲ / ۳۱، لقب راوی به صورت الذهبی به درستی آمده است.

۶. خاتمه مستدرک، ج ۲۱، ص ۲۶۸، رقم ۹، «ط».

۷. غیبت نعمانی، ص ۵۴ / ۵ و نیز رقم ۷، ص ۱۱۵ / ۱۲، ص ۱۶۳ / ۴، ص ۱۹۹ / ۱۲، ص ۲۵۱ / ۷. که در این موارد بعد از احمد، بندنیجی و بعد از موسی، العلوی یا یکی از این دو افزوده شده است.

۸. خاتمه مستدرک، ج ۲۱، ص ۲۶۸، رقم ۱۲، «یب».

۹. غیبت نعمانی، ص ۶۸.

۱۰. کفایة الاثر، ص ۱۷۷، البته در نسخ خطی کفایة الاثر و نیز در نقل بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۴۵ / ۲۱۱ از این کتاب، این نام به صورت: محمد بن اسماعیل نحوی؛ آمده است، لذا احتمال نخست را ترجیح دادیم.

۱۱. خاتمه مستدرک، ج ۲۱، ص ۲۷۰، رقم ۱۷، «یز».

۱۲. همان، ج ۲۱، ص ۲۶۹، رقم ۱۶، «یو».

۱۳. افزوده از نسخه رضویه و مرعشیه؛ گویا محدث نوری هم از چنین نسخه‌ای، بهره جسته است.

۱۴. غیبت نعمانی، ص ۹۰ / ۲۱، ص ۹۱ / ۲۲.

۱۵. کامل الزیارات، ب ۹ / ۸.

۱۶. همان، ب ۷۲ / ۱۰.

۱۷. همان، ب ۹۵ / ۳ و بدون کنیه ابوعبدالله، در باب ۷۶ / ۵.

۱۸. خاتمه مستدرک، ج ۲۱، ص ۲۵۶.

۱۹. رجال نجاشی، ص ۱۴۶ / ۳۷۸.

۲۰. کامل الزیارات، ب ۷۶ / ۵ (حاشیه چاپ نشر صدوق، تحقیق بهراد جعفری، زیر نظر استاد غفاری) و نیز ب ۹۵ / ۳ و مقایسه کنید با حاشیه، ح ۸ از باب ۹.

۲۱. کامل الزیارات، ب ۸۱ / ۳، و نیز تهذیب، ج ۴، ص ۱۶۲ / ۴۵۶، ص ۱۶۳ / ۴۵۹ و ۴۶۱؛ اختصاص، ص ۵۱ و ۸۴؛ رجال نجاشی، ص ۹۸ / ۲۴۳؛ فلاح السائل، ص ۱۶۸ و ۲۸۹ و نیز علل، ج ۲، ص ۵۲۲ / ۷. که ظاهراً علی بن الحسین در آن مصحف علی بن الحسن است.

۲۲. رجال شیخ طوسی، ص ۴۳۱ / ۶۱۸۲ = ۲۵.

۲۳. در یک مورد در نسب ابوعبدالله محمد، نام علی نیز قبل از یعقوب دیده می‌شود (کامل الزیارات، ب ۹ / ۸) که با توجه به انحصار آن به همین مورد نمی‌توان این نام را در سلسله نسب وی وارد ساخت.

۲۴. رجال نجاشی، ص ۹۵ / ۲۳۶؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۷۰ / ۸۸؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۱۶ / ۶۰۱۷ = ۹۷.

۲۵. در رجال نجاشی، ص ۳۱۶ / ۸۶۸، احمد بن محمد بن عمار از پدر خود نوادر قاسم بن هشام لؤلؤی را روایت می‌کند که این طریق، شبیه طریق غیبت

نعمانی، (ص ۹۰ / ۲۱) می‌باشد. لذا مصحّح چاپ نعمانی این دو نام را یکی دانسته است. طریق زیر در رجال نجاشی، ص ۳۵۷ / ۹۵۷ شبیه همین طریق است: «احمد بن محمد بن عمار قال حدّثنا ابی قال حدّثنا القاسم بن هشام اللؤلؤی و علی بن الحسن بن فضّال». در سند غیبت نعمانی، ص ۹۱ / ۲۲، ظاهراً مراد از ابوعبدالله الحسین بن محمد، الحسین بن محمد بن الفرزدق المعروف بالقطعی است (ترجمه وی در رجال نجاشی، ص ۶۷ / ۱۶۰؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۲۲ / ۶۰۹۱ = ۲۶ دیده می‌شود). احمد بن محمد بن عمار هم در کمال الدین، ج ۱، ص ۳۷ از الحسن بن محمد القطعی روایت می‌کند که ظاهراً الحسن مصحف الحسین است. نیز ر.ک: عیون، ج ۱، ص ۹۷ / ۳ و بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۲۵ / ۲۷.

۲۶. روایت ابی علی احمد بن محمد بن عمار کوفی از پدر خود از علی بن الحسن بن فضال در تهذیب، ج ۶، ص ۲۴ / ۵۲، و مانند آن در اقبال، ص ۴۶۸ دیده می‌شود، و نیز در قصص الانبیاء راوندی، ص ۸۰ / ۶۳ روایة احمد بن محمد بن عمار از پدر آمده است.

۲۷. خصائص الائمه، ص ۷۲.

۲۸. غیبت نعمانی، ص ۶۸.

۲۹. در استنصار، ص ۱۰ به نقل از نعمانی از این راوی (احمد) از کتاب سلیم بن قیس روایتی نقل می‌کند که در سند آن هارون بن محمد افتاده است. لذا استاد جدیدی برای نعمانی به دست نمی‌آید.

۳۰. ترجمه وی در تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۴۶ با نام الحسین بن هارون بن محمد ابوعبدالله الضبی (۳۲۰ـ۳۹۸) آمده، سلسله نسبت وی تا ضبّة بن ادّ ذکر شده است. لذا در سند الیقین، ص ۱۶۸ (القاضی ابوعبدالله الحسین بن هارون بن محمد الصینی)، الصینی مصحف الضبیّ است.

۳۱. تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۳۳.

۳۲. مجله انتظار، ش ۲، صص ۲۵۳ ـ ۲۵۵.

۳۳. غیبت نعمانی، ص ۱۰۸.

۳۴. تعبیر روایتی نعمانی: أقرأنی می‌باشد که به معنای قاری و خواننده گردانیدن می‌باشد، بنابراین عبدالحلیم بن الحسین السمری متنی را در اختیار نعمانی قرار داده و نعمانی با قرائت آن متن بر وی، آن را دریافت داشته است.

۳۵. این متن در بشارات عهدین، ص ۲۱۲ به نقل از سفر تکوین ۱۷: ۲۰ آمده است (مهدی‌پور).

۳۶. غیبت نعمانی، ص ۱۰۹. در برخی از این نام‌ها اختلافاتی در نسخ کتاب وجود دارد که از ذکر آن خودداری ورزیدیم.

۳۷. غیبت طوسی، ص ۲۵۷ / ۲۲۵، و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۵ / ۳، و نیز خرائج راوندی، ج ۱، ص ۴۶۶؛ صراط‌مستقیم، ج ۲، ص ۲۱۱ بدون اشاره به نام نعمانی.

۳۸. غیبت نعمانی، ص ۳۲۸، و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۲، در این کتاب نام راوی «ابی المرجی بن محمد بن المعمر الثعلبی درج شده است، نسخه رضویه و مرعشیه همانند متن چاپی است با افزودن «بن» قبل از الغمر.

۳۹. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۴؛ رجال نجاشی، ص۹۴ / ۲۳۳؛ رجال طوسی، ص ۴۰۹ / ۵۹۴۹؛ فهرست طوسی، ص ۶۸ / ۸۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵، صص ۳۴۵ ـ ۳۵۲؛ لسان‌المیزان، ج ۱، صص ۳۹۹ ـ ۴۰۲.

۴۰. برخی از بزرگان این نکته را به مصحح غیبت نعمانی یادآور شده‌اند. ایشان این نکته را در کتاب غیبت رعایت کرده، ولی در چاپ تهذیب که پس از غیبت از سوی مصحح، انتشار یافته این نکته ویرایشی از نظر دور مانده است. (ج ۱، ص ۱۶۸ / ۵۴، ص ۴۶۴ / ۱۶۴، ج ۲، ص ۲۱۹ / ۷۰، ج ۳، ص ۳۳ / ۳۲، ص ۱۹۵ / ۱۹، ج ۴، ص ۱۴۹ / ۳۹، ج ۵، ص ۸ / ۲۱).

۴۱. ر.ک: مصادر عامه، ترجمه ابن عقده، به ویژه تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۴.

۴۲. غیبت نعمانی، صص ۱۰۲ ـ ۱۰۷.

۴۳. غیبت نعمانی، ص ۱۱۶ / ۱ و نیز ص ۱۲۶ / ۲۳.

۴۴. غیبت نعمانی، ص ۳۹، در برخی نسخ به جای النصّاب، الثقات آمده که مصحّف است؛ به ویژه اگر موالی را به معنای دوستداران بگیریم، یا به نسخه «رضویه» و نسخه «مرعشیه» توجه کنیم.

۴۵. «مولی» معانی مختلفی دارد، در کتاب‌های رجال و اسانید حدیث، معمولاً به معنای آزاد شده به کار می‌رود. ذکر این وصف در کتاب‌های رجال، از آن رو است که آزاد شدن یک بنده، نوعی پیوند و

الحاق وی و فرزندانی را ـ که پس از آزادی زاده شده‌اند ـ به شخص آزاد کننده و قبیله وی، سبب می‌گردد. لذا کتاب‌های رجالی ـ که انساب راویان را ذکر می‌کنند ـ به ذکر این وصف توجه دارند. عبارت حدیثی «مولی القوم منهم ـ او من انفسهم ـ» به پیوند «ولا» اشاره دارد (مصادر حدیثی از جمله، غیبت نعمانی، ص ۲۳۵؛ غیبت طوسی، ص ۱۹۰؛ بحارالانوار، ج ۱۰۳، صص ۲۰۳ و ۲۰۴).

۴۶. در نسخه چاپی غیبت نعمانی، ص ۳۴ به جای بارزی که در نسخه رضویه و مرعشیه آمده، باوری ذکر شده است.

۴۷. غیبت نعمانی، ص ۲۰۹ / ۱۷ و نظیر آن در امالی طوسی، ص ۴۷۹ / ۱۰۴۸، ص ۴۸۱ / ۱۰۵۱، ص ۴۹۱ / ۱۰۸۵ (مجلس، ص ۱۷ / ۷ و ص ۲۰ و ۵۴).

۴۸. غیبت نعمانی؛ ص ۱۲۷ / ۱. آقای مهدی پور، در نسخه خود «بن نصر» را درون کروشه ([]) قرار داده‌اند که نمی‌دانم به اعتماد نسخه‌ای بوده یا تصحیح اجتهادی است؟

۴۹. غیبت نعمانی، (مقدمه)، ص ۱۴ / ۲.

۵۰. رجال شیخ طوسی، ص ۴۰۹ / ۵۹۵۰ = ۳۱.

۵۱. نظیر این عنوان با حذف «بن» در غیبت نعمانی، ص ۵۷ / ۱ دیده می‌شود.

۵۲. این احتمال، برپایه این نکته استوار است که «ابن ابی هراسه» را تابع احمد، و نه وصف هوذه بگیریم؛ همچون احمد بن محمد بن سعید ابن عقدة که پیشتر یاد کردیم. نمونه دیگر این بحث، محمد بن علی ابن الحنفیة است که غالباً در «ابن» پیش از «الحنفیه»، الف را در هنگام نگارش حذف کرده‌اند؛ ولی با توجه به این که «الحنفیه» وصفی دربارهٔ مادر محمد ـ و نه نام پدر حضرت علی (ع) است ـ نگارش الف «ابن» لازم است. (ر.ک: کمال الدین، ج ۱، صص ۳۳ و ۳۵ و مقایسه کنید با ص ۴۴).

گفتنی است که در تهذیب، ج ۹، ص ۲۴۱ / ۲۷، هم در چاپ نجف و هم در چاپ استاد غفاری، درنام محمد بن علی ابن الجنفیه، کلمه ابن الحنفیه در آغاز سطر قرار گرفته است. طبعاً طبق رسم نگارش کنونی، الف «ابن» خواه ناخواه نگاشته می‌گردد. در نتیجه فایده معنوی ذکر «الف» از دست رفته است. آیت الله والد ـ مدّ ظلّه ـ به همین جهت در تصحیح رجال نجاشی، بر خلاف رسم کنونی الف «ابن» را در اوائل سطور حذف کرده‌اند تا اگر در موردی الف «ابن» در اول سطر نگاشته شود، فایدهٔ معنوی داشته باشد.

۵۳. الاحمدی، مصحف الاحمری است، در تاریخ بغداد پس از این نام افزوده: شیخ من شیوخ الشیعه، مصحح کتاب این عبارت را مربوط به ابراهیم بن اسحاق دانسته، لذا آن را درون دو خط تیره گذشته، ولی ظاهراً این وصف مربوط به شخص ترجمه شده ـ یعنی احمد بن نصر ـ است.

۵۴. وی از مشایخ بغدادیان بوده و به نوشته تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۲۳۴ و ۲۳۵ متولد به سال ۲۹۹ و متوفی به سال ۳۷۹ است.

۵۵. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۱۸۳ / ۲۶۴۰.

۵۶. خاتمه مستدرک، ج ۲۱، ص ۲۶۸، رقم ۱۰، «ی».

۵۷. با قید علوی عباسی در غیبت نعمانی، ص ۵۲ / ۳، ص ۱۵۵ / ۱۵، ص ۱۷۶ / ۱۸، ص ۲۰۵ / ۸، ص ۲۸۴ / ۳ و با قید عباسی در غیبت نعمانی، ص ۲۸۹ / ۳، دربارهٔ روایت وی پس از این بحث خواهیم کرد.

۵۸. این احتمال وجود دارد که وی، همان عبیدالله بن موسی علوی عباسی باشد که در اسناد غیبت نعمانی دیده می‌شود. هر چند با عنایت به یکی نبودن اساتید این دو و نیافتن دلیلی بر علوی بودن عبیدالله بن موسی رویانی، نمی‌توان به این امر حکم نمود.

۵۹. امالی طوسی، ص ۵۸۹ / ۱۲۲۲؛ مج ۲۵ / ۱۱ و به نقل از آن در بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۶۴ / ذیل ۱۳.

۶۰. به گزارش خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۵: ص ۴۶۸) نخستین سماع صحیح حدیث ابوالمفضل شیبانی (۲۹۷ ـ ۳۸۷) در سال ۳۰۶ بوده است (و نیز ر.ک: امالی طوسی، ص ۵۱۰ / ۱۱۱۶ = مج ۱۸ / ۲۳، ص ۵۱۱ / ۱۱۱۷ = مج ۱۸ / ۲۳)، البته در امالی طوسی، ص ۶۰۹ / ۱۲۵۷ = مج ۲۸ / ۵ روایتی از ابی‌المفضل از برخی راویان درسال ۳۰۴ هم آمده است. به هر حال دریافت حدیث ابوالمفضل شیبانی در سال‌های ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۸ (مورد اخیر